پیامک پنهانی راز مرگ را فاش کرد

13 شهریور 1404

راز قتل مرد جوان سه روز بعد از ناپدید شدنش با پیامک اشتباهی همسرش در گروه خانوادگی برملا شد.

چندی قبل زن جوانی به اداره آگاهی رفت و از ناپدید شدن همسرش خبر داد: «یک سالی می‌شود که با سیاوش ازدواج کرده‌ام. روز گذشته برای انجام کاری از خانه خارج شد اما دیگر برنگشت. از دیشب به تمام دوستان و اقوام زنگ زدم اما خبری از سیاوش نداشتند.»
با شکایت زن جوان، تحقیقات کارآگاهان پلیس به دستور بازپرس جنایی آغاز شد.

سه روز بعد

در حالی که تحقیقات برای یافتن ردی از مرد جوان ادامه داشت، پدر سیاوش به پلیس مراجعه کرد و سرنخ اصلی را در اختیار مأموران قرار داد و گفت: «ساعتی قبل وقتی اعضای خانواده در گروه تلگرامی خانوادگی سراغ پسرم را از عروسم می‌گرفتند، ناگهان عروسم پیامی با این مضمون که «می‌ترسم جسد سیاوش پیدا شود» را در گروه ارسال کرد. بعد هم خیلی سریع آن را پاک کرد انگار می‌خواسته برای فرد دیگری ارسال کند و به اشتباه در گروه ارسال کرده بود. من مطمئنم او در ناپدید شدن پسرم نقش دارد.»
به دنبال اظهارات مرد میانسال به دستور بازپرس جنایی، زن جوان بازداشت شد. وی ابتدا منکر اتهام خود بود اما با بررسی تلفن همراهش مشخص شد که او با مردی به نام مهران ارتباط پنهانی دارد.
با به دست آمدن این سرنخ و بازداشت مهران، زن جوان لب به اعتراف گشود و مدعی شد که همسرش را به قتل رسانده و با کمک خواستگار سابقش جسد را به اطراف تهران منتقل کرده است. بدین ترتیب کارآگاهان موفق شدند جسد سیاوش را پیدا کنند.

معجونی برای مرگ

32 سال سن دارد و تحصیلکرده رشته روانشناسی است، زن جوان مدعی است زمانی که دروغ‌های همسرش را شنید، تصمیم به قتلش گرفت.
چرا همسرت را کشتی؟ چون دروغ می‌گفت. اصلاً از دروغ گفتن لذت می‌برد همسرم هر چه از خودش گفته بود به جز اسمش دروغ بود. به من گفته بود در کانادا درس خوانده و دکترایش را گرفته است. در حالی که اصلاً تحصیلکرده نبود.
با چی او را کشتی؟ شوهرم مشکل معده داشت و شربت معده می‌خورد. من هم برای اینکه او را به قتل برسانم سیانور داخل شربت معده‌اش ریختم و او بعد از خوردن شربت فوت کرد.
و بعد چه اتفاقی افتاد؟ با خواستگار سابقم تماس گرفتم و از او خواستم برای جابه‌جایی جسد به خانه‌مان بیاید. با کمک او، جسد را به داخل ماشین منتقل کرده و در بیابان‌های اطراف رها کردیم.
ماجرای پیامک چه بود؟ اشتباهی ارسال کردم. همزمان در حال چت کردن با مهران بودم و به او گفتم

که فامیل و آشنایان خیلی پیگیر سیاوش هستند. از طرفی مدام در گروه فامیلی از من سؤال پرسیده می‌شد و من برای یک لحظه گیج شدم و پیامی که قرار بود برای مهران ارسال کنم را در گروه گذاشتم.

مرضیه همایونی